نوانس

به بهانه اجرای اپرای واگنر در متروپلیتن

حلقه‌های درخشان نبوغ

علیرضا امیرحاجبی

■ اپـرای متروپلیتـن نیویـورک پـس از اجرای موفقیت‌آمیـز اثـر مـدرن «وتسـک» سـاخته آهنگساز بزرگ اتریشـی آلبان برگ، حالا میزبان اپـرای حیرت‌انگیز و بـزرگ حلقـه «نیبلونگن» سـاخته موسـیقیدان برجسـته رمانتیک آلمان ریچـارد واگنر اسـت. این اجـرای عظیـم که با تهیه‌کنندگی رابرت لوپاژ از جمعه هفته گذشـته آغاز شـده بنا بر گفتـه بسـیاری از منتقدان یک اجـرای موفقیت‌آمیـز بـوده اسـت (البتـه تا به حـال). خوانندگانـی چـون پونانـس کافمن در نقش زیگموند، بارین ترفل و دبـورا وآت در نقش برونهیلد با هنرنمایی خوب و مناسـب توانسـتند نظـر کارشناسـان را به خـود جلب کننـد. نکته قابل توجـه در این اجـرا طراحی‌هـای صحنه و پیچیدگی‌هایی بود که گروه طراحان با آن مواجه بودند. به‌خصوص در بخش دوم این اپرای سه‌گانه یعنی والکوره مهارت در صحنه‌پردازی به اوج خود می‌رسـد. تئوری‌های واگنر در زمینه موسیقی و اپرا تا آن حد که روح و عظمـت فرهنگ ژرمنی را در بالاترین درجه نشـان دهد همواره دردسرساز بوده است.

اهمیت واگنـر در جهان هنـر و به‌خصوص در زمینه موسیقی و اپرا بی‌تردید تا امروز مورد تاکید قرار گرفته اسـت. تعریف صدادهی ارکستر تا قبل از پدید آمدن آثار واگنر چیـز دیگری بود و پس از او به سـطحی درخشـان‌تر ارتقا یافت. شاید هیچ آهنگساز و موسـیقیدانی به اندازه واگنر بر پویایی (دینامیک) و صدادهی (سونوریته) تاکید نداشته اسـت. ظرافت، قدرت، عظمت، جزییات و کیفیت شـفاف اصوات از مهم‌ترین نکات موسیقی واگنر است. وی به همان اندازه که به موسیقی و نظریات عملی و گاه غیرعملی خود توجه می‌کرد به سـایر هنرها از جمله نمایـش و اپرا نیز به شـدت توجه داشـت. ذهنیت واگنر و کاریزمای شخصیتی‌اش باعث شـد تا فیلسـوف بزرگی چون نیچه سال‌ها شیفته او شود. البته نیچه بعدها از منتقدان اصلی واگنر شد.

تاکید واگنر بر اصالت ژرمنی و بازتولید اساطیر اقوام شـمال (نوردیـک) و همچنیـن طراحی و تصنیف اپراهای عظیم با مخارج بالا و ارکسترهای پرحجم باعث شـد واگنـر مورد حملـه منتقدان اروپایی قـرار گیرد. به طـور مثال اپـرای «حلقه نیبلونگن» حدود ۲۵ سـال وقت واگنـر را به خود اختصاص داد، بین سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۴. این اپرا شامل سـه قسـمت با نام‌های «طلای راین»، «والکوره» و «زیگ‌فرید» اسـت که تمام سرمایه

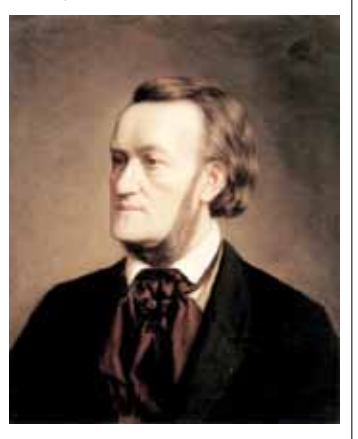

مالـی و روانی آهنگسـاز را در معـرض خطر قرار داد، اما کمک‌های سـلطنتی دوک‌نشـین باواریا و سپس آشنایی با کوزیمالیسـت، دختر فرانتس لیست آهنگساز برجسـته اوضاع و موقعیت واگنر را متعادل کرد.

واگنر اروپـا را با یـک رویداد به شـدت تکان داد: «افتتاح اپراخانه بایـروت.» روح آلمان بودن و نمایندگی خودخوانـده یک ملـت کار آنچنان سـاده‌ای نبود، اما بسـیاری از منتقدان موسیقی رمانتیک اعتراف کردند کـه واگنر تا حدود زیادی در بازنمایـی فرهنگ آلمانی موفق بوده اسـت. با اینکه موسـیقی واگنر روایت‌گونه و بـر پایه کلام اسـت اما وی تا حد امکان سـعی کرد تمرکز آواز را از خوانندگان گرفتـه و آن را بین تمامی اعضای ارکستر پخش کند.

بدین معنـا که خطـوط آوازی همـواره بین ارکسـتر و خوانندگان رد و بدل می‌شـد. تا زمان واگنر هیچ آهنگسـازی به ارزش صدای پرطنین سـازهای بادی برنجی پی نبرده بود، سازهایی که با صدای ویژه خود و نیز موتیف‌های واگنر مفاهیم اسطوره‌ای و افسانه‌ای آلمان را شعله‌ور و بازنمایی می‌کردند.

خواننـدگان آثار واگنـر باید از قدرت بسـیار زیادی در اجرا برخوردار باشند، دلیل آن نیز بسیار مشخص است: «قدرت صدای ارکستر». به همین دلیـل آوازخوانان حلقـه یا پارسـیفال مجبورند تعادلی را بین خود و ارکسـتر برقـرار کنند. البته آواشناسـی و تاکیدات زبان آلمانی نیز این ویژگی را در خوانندگان تشدید می‌کند.

واگنر درسـت پس از تکمیل اپرای پردردسـر پارسـیفال کـه پنـج سـال تصنیفش بـه طول انجامید، در سال ۱۸۸۳ طی سفری به ونیز در ۶۹ سالگی درگذشت.

اپرای حلقه «نیبلونگن» تـا چهاردهم ماه می در متروپلیتن یاد این آهنگساز رمانتیک را گرامی خواهد داشت.

گفت‌وگو با سهیل نفیسی، خواننده و آهنگساز مجموعه چنگ و سرود

چیدن صبح در سپیده دمان

عزت‌الله الوندی

سهیل نفیسی یک روح سرگشـته عاصی نیست که در شلوغی و هیاهو فریاد بکشد. او زمینه را برای سـکوتی دلنشین آماده می‌کند تا موسـیقی خلوت و سـاده‌اش برای مخاطب آرامشی دل‌انگیز را به ارمغان بیاورد. نفیسـی پیش از این با آلبوم‌هایی چون تمام تو، ری را و ترانه‌های جنوب و... ردی روشن از خود به جای گذاشته و مخاطبان بسیاری را یافته است. چنگ و سرود تازه‌ترین اثر او در مقام آهنگسـاز، نوازنده و خواننده است. در این اثر پیتر سـلیمانی نیز نفیسـی را همراهی کرده اسـت. به بهانه انتشـار چنگ و سـرود با او گفت‌وگو کردیم و او از آرامش گفت و از سرودن.

■■■

آلبوم چنگ و سـرود هم مثـل دو آلبوم گذشـته رگه‌هایی از مدرنیسم در شـعر را به رخ مخاطب می‌کشـد. با توجه به اینکه بیشتر این شـعرها شـعرهایی معروف هستند و گاه زمزمه شـعر دوسـتان، دشـواری ساخت موسـیقی‌ای که بتواند سنگینی شعرها را بگیرد شما را اذیت نکرد؟

غالبا خیر، ضمن اینکه مـن نیز به زعم خـود یکی از همان دوستداران این اشعار بوده‌ام که در حد توان به آن پرداخته و به عنوان یک قطعه موسیقی آن را برای شنونده باز خوانی کرده‌ام. اما در پاسخ شـما باید گفت که پرداختن به آنها خالی از چالش و تجربه نبوده و در کمال خوشـنودی سرشـار از عشق و رنج و سرمستی به بار نشسته است.

اصولا معتقدم زندگی کردن با این آثار، دشـوارتر از آهنگ گذاشـتن روی آنهاسـت؛ اگر عمری را گذاشته باشـی برای به یگانگی رسیدن با این شـعرها، آن وقت ارتباط موسیقایی پیدا کردن با آنها برایـت چندان دشـوار نخواهد بود. مـن بی‌آنکه خواسته باشـم، یا میلی آکادمیک وادارم کرده باشد به این کار به سـمت شـعرها گرایش پیدا کرده‌ام و بعـد روی آنها آهنگ گذاشته‌ام.

حسـرتی عمیق در انتخاب شـعرها و همین طور موسیقی دیـده می‌شـود، این حسـرت از کجا نشـات می‌گیـرد آیا می‌خواسته‌اید این حسرت را برجسته کنید؟

خیر، تنها حسرت نیسـت و مفاهیم دیگری نیز در آنها خود نمایی می‌کنـد. آن جایی که اخوان از لحظه دیـدار می‌گوید یا در شعر زیبای مشـیری هنگامی که به صبح روشن می‌رسیم و بانگ سواران... نه تنها حسرت و فغان دستمایه آنها نبوده، بلکه امیدی زیبا نیز خود را آشکار کرده است.

آنچه در آهنگ‌ها و موسیقی چنگ و سـرود نمود یافته تنها حسرت نیسـت؛ بلکه معتقدم عواطف گوناگون و بزرگ دیگری در این آثار احساس می‌شـود، از عشق، از سرمسـتی، از شور، از زندگی و... این زندگی اسـت که در من و اثرم مـوج می‌زند. اگر حسـرتی می‌بینید و می‌شنوید از زندگی اسـت. جهان خالی از حسـرت و اندوه، جهان خالی از انسـان اسـت. تنها زمانی لذت شادی را در می‌یابید که اندوه را با تمام وجود تجربه کرده باشید.

موسـیقی شـما در عین آنکه ردی از نوسـتالژی را بر خود دارد، منتقل‌کننـده نوعـی آرامش نیز هسـت. آکوردهای نرمی که اسـتفاده می‌کنید نیز اینجا به حس آرامش کمک می‌کند. چـه طور بـه ایـن آرامـش رسـیده‌اید. مقصودم این اسـت که برای رسـیدن به این ریتم چه مسیری را طی کرده‌اید؟

بله به آرامشـی که طالـب آن بوده‌ام و بـرای مخاطبانم نیز آن را ترجیح داده‌ام، رسـیده‌ام. در دنیای غالبـا بی‌عاطفه و پر شتاب امروز یافتن لحظه‌هایی که ما را به آرامش و سکون سوق می‌دهد، یک ضرورت به نظر می‌رسد. خوشبختانه این اقبال را داشته و دارم که محل زندگی‌ام دور از شهر و هیاهوی دیوانه‌وار شهر اسـت؛ در طبیعتی آرام. پیش از این در کودکی نیز بیرون از شـهر و در دل طبیعت زندگی می‌کردم؛ آرام و شـاد. زندگی در طبیعت تو را به نظم و آرامشـی دلخواه می‌رساند. در خانه‌ام چهار فصل را به خوبی احسـاس می‌کنم و گذر بادها را؛ بادهایی که پیام‌آور فصل بعدند. مهتاب رشک‌برانگیز را حس می‌کنم و پنجره که به باغچه روشن باز می‌شود.

دل مـا را که حسـابی سـوزاندید! دربـاره نوسـتالژی هم بگویید.

همه اینها بی‌تاثیر نیست. نوسـتالژی هم بخشی از حافظه زنده هر آدم اسـت کـه گاه از خاطره تلخ سرچشـمه می‌گیرد و گاه از خاطره شـیرین. این خاطرات مثل نقش‌هایی هسـتند که بر سنگ حک می‌شـوند و گاه ذهن را تا مدت‌ها درگیر خود می‌کنند. گاه این خاطرات، خاطرات مشترک‌اند و درد مشترک و آن وقت که به موسـیقی تبدیل می‌شوند، تاثیر چشم‌گیری بر مخاطب خود می‌گذارند. از این بابت هم احسـاس خوشبختی می‌کنم چرا که شنوندگانی دارم که می‌توانم مانند اعضای یک خانواده حرف دلم را به آنان بزنم.

استفاده از شـعر سـپید هرچند خیلی محدود در کار شما جرقه از این اندیشـه اسـت که حتـی با ریتم‌هـای متقارن می‌توان حس شعر سـپید را به مخاطب انتقال داد. آیا وقت آن نرسیده که موسیقی امروز با شعر سپید ارتباطی بیشتر پیدا کند؟

من فکر می‌کنـم خیلی پیـش از اینها باید بـه این مقوله پرداخته می‌شـد. دلایلـی مانند عـادت به سـاخت و تولید موسیقی روی اشعار متقارن و ادبیات کلاسیک در میان اهالی ترانه سرا، شاعر و آهنگساز موجبات مهجور ماندن شعر سپید را فراهم کرده اسـت. به نظر من در این مـورد خیلی کم کار شده اسـت. بخشـی از این کم کاری به عادت کهنه ما مربوط است که بر این باوریم که تنها شـعری قابلیت ترانه شدن دارد که وزن و ضرب آهنگ داشته باشـد و از اوزان عروضی پیروی کرده باشـد. من اما بر این باورم که ریتم طبیعی کلمات خود به تنهایی جوابگوی فکر هنرمندانه آهنگ‌ساز است. بنابراین شعر سپید را هم می‌توان به ترانه مقبول تبدیل کرد. پس دقت می‌کنید که پی نبـردن به ریتم ذاتی کلمـات فاصله عمیق و طولانی را در این راه پدید آورد. پیش از ایـن امـا بزرگانی چون اسـفندیار منفـردزاده، فریـدون شـهبازیان، فرهاد مهـراد و فریـدون فروغی که روشـنفکرانی مردمی بودنـد، آثاری را پدید آوردند که نگرشـی نو و مدرن را به موسـیقی ما هدیه کردند. به هر دلیل اما سـکوتی چند ساله رخ نمود و حرکـت در نیمـه ناتمام مانـد. اما صدای فرهاد، فریـاد دوباره بود که در خواب در بیداری جلوه کرده بـود. آن روزها که جوان‌تر بودم، احساس کردم اتفاقی افتاده؛ اتفاقی بزرگ. اما این اتفاقات در زمانه که بی‌علاقگی در میـان جوانان موج می‌زد و حتی حس کنجکاوی را نیـز بر نمی‌انگیخت، باعث شـد جامعه تکانی به خودش بدهد.

پس به نظر شما ترکیب شـعری که با خود قالبی نو را آورده می‌تواند جامعه را تکان بدهد؟

بله، شـاید یک ابتکار. اما در واقع پی بـردن به ضرب آهنگ ذاتـی کلمـات و همگون شـدن آنها در سـاخت یـک آهنگ راهگشای من بوده است و بیشـتر از آن الفت من با شعر زمانه‌ام. بـه اعتقاد من شـعر معاصر شـعر زمانه ماسـت و مسـتندات بیشـتری برای شـنونده دارد. به عبارتی حتی شکل تقطیع آن با روحیات آدم‌هایی که امروز در این جامعـه زندگی می‌کنند، سـازگاری و هماهنگی بیشـتری دارد و درسـت مثل زندگی روزمره ماسـت. اگر عشق حرف می‌زند، عشـق امروزی است و همه این صفات نمودی عینی در شـعر امروز یافته اسـت. بنابر این اتفاقـی که با پیوند شـعر و موسـیقی امـروز رخ می‌دهد، برای شـنونده امروزی دل نشـین‌تر اسـت. من به عنوان عضو کوچکی از جامعه موسیقی این گونه فکر کرده و این گونه آهنگ ساخته‌ام و با علاقه کارم را دنبال می‌کنم.

اسـتفاده از سـازهایی چـون ساکسـیفون و کلارینت در حجم‌دهـی به فضـای موسـیقی خیلی کمک کرده اسـت. چه‌طور به چنین ترکیبی رسیدید؟

سـازهای بادی به ویـژه فلوت ریکـوردر، کلارینـت، ابوا، ساکسـیفون و... برای من جذاب بوده‌اند. در آلبوم ری را و ترانه داروگ یـک نمونه از این تـلاش را تجربه کرده‌ام تا اشـارتی به علاقه‌ام باشـد. من در کودکی و نوجوانی آکاردئـون و ملودیکا می‌نواختم.

سازدهنی چه‌طور؟

بله این سـاز هم مورد علاقه‌ام بوده و هست به ویژه اینکه در جنوب زندگی می‌کردم. یاد فیلـم امیر نادری به خیر. اگر فرصتی دست دهد شاید از این ساز هم در کارهـای بعدی اسـتفاده کنم. امـا ترکیب سـازها در چنگ و سـرود به گونه اتفاقی با آمدن دوسـت عزیزم پیتر سـلیمانی شـکل گرفت. پیتر از آن دسـت نوازندگانی است که چند سـاز را با مهارت و استادی می‌نوازد. من برای نوشتن موسیقی با این ترکیب پنج ماه زمان می‌برد و پیتر در زمانی اندک و کولی‌وار ایـن آثار را در کنار من اجرا کرد. من به خوبی می‌توانستم ایده‌هایم را با او تقسیم کنم. چون او علاوه بر نوازنده بودن آهنگساز هم هست.

قصد ندارید این فضا و رنگ آمیزی را گسترش بدهید؟

تمام مقصود من در این گونه از موسیقی نگهداری همین فضای کم‌تنش و آرامی اسـت که می‌شـنوید که در غیر این صورت بازار آشـفته‌حال موسیقی در حد اشـباع شده‌ای پر است از کارهایی پرطمطراق و بزک کرده که بی‌اندازه سلیقه مخاطب را از گوناگونی موسـیقی در جهان دور کرده است. این نوع موسـیقی به هرحال موسیقی پاپ است اما برای من زیاد مطلوب نیست که این نام را بر آن بگذارم.

چرا؟

بـه دو علت؛ اول آنکه موسـیقی پاپ در کشـور مـا تعریف درسـتی ندارد و نهایتا به موسـیقی‌ای، موسـیقی پـاپ گفته می‌شـود که محصـول لس‌آنجلـس یا تاثیـر پذیرفتـه از آن اسـت. این نوع موسـیقی کاملا تجاری و از دیدگاه من یک نوع موسیقی زرد به شـمار می‌آید. خیلی‌ها برای سـرگرمی به آن گوش می‌دهنـد و خیلی‌ها هـم ناچارند. چون در تاکسـی آن را می‌شـنوند. حتی همین قـدرش هم برای آدم ممکن اسـت تاثیر بد به همراه داشـته باشـد. موسیقی‌ای ارزشـمند و لایق تاثیرگذاری است که بتواند در شخصیت، پوشش و تفکر آدم‌ها تاثیر مثبت بگذارد، پس باید آن را درسـت تولید کرد. اما دلیل دوم آن است که در همه جای دنیا موسـیقی پاپ لب مرز است. به محض آنکه سازبندی کمی دستکاری می‌شـود، تاثیر و تاثر دگرگون می‌شود پس باید مرز را نگه داشت تا به ورطه موسیقی تجاری سـقوط نکنیم. چون در ایـن صورت دیگـر تاثیرگذار نخواهیم بود.

عنـوان ایـن مجموعه کمـی آرکائیک بـه نظـر می‌آید آیا دلبسـتگی خاصی به فضاهای آرکائیک دارید یا این عنوان دلیل دیگری دارد. (چنگ و سرود آدم را یاد فضاهایی چون فضای شـاهنامه یا منظومه‌های نظامی می‌اندازد اما فضای متنی به نوگرایی توجه دارد.) به نظر من تناقض نیسـت اما از شما باید پرسید این نام‌گذاری چه دلیلی داشته است.

چنگ و سـرود دو نام کهن و اسـاطیری در تاریخ موسیقی ما محسـوب می‌شـود و صرفا یادآور اشـعار حماسی فردوسی و دیگران نیسـت، اشاره‌ای اسـت به سـنت دیرینه خنیاگری از این گونه که با سـازی و آوازی بـه تنهایی جـان مطلب را ادا می‌کننـد. اگرچه که در بیشـتر اشـعار مجموعـه روح و وزن حماسی نیز خودنمایی می‌کند.

از این نکته که بگذریم، در بیشتر ترانه‌ها پایان، یک تعلیق است. یعنی از فیدآوت اسـتفاده نکرده‌اید. این هم یک نوع اسـتفاده از سـکوت اسـت. در میانه برخی ترانه‌ها هم این سکوت دیده می‌شود. آیا سـکوت را به منزله سفید خوانی اسـتفاده کرده‌اید یا به منظور ایجاد تعادل و سـیاه و سفید کردن فضا؟

سیاه و سـفید یا هر رنگ دیگر، مقصود رسـیدن به یگانگی شـعر و موسـیقی در جلوه‌ای دیگر بـوده که بـدون هیچ‌گونه تحمیل سلیقه شنیداری، مخاطب را با فرمی تازه آشنا کنید.

برای تداعی فضای شعری چه قدر اصرار داشته‌اید؟ مثلا در ترانه سمیرمی، صدای سمکوب را بازسازی کرده‌اید.

سم ضربه‌های سـمیرمی اجرا شـده اما در بیشتر آنها چون همیشه، ادای کلمات و باز خوانی آهنگین آن در نظر بوده است.

آقای نفیسـی، ریتـم تند اسـت. ریتم آهنگ‌هـا هم. اما منظور من این اسـت کـه چنگ و سـرود بـه آرامی یک مرثیه از روی سـر ما نمی‌گـذرد. بلکه مخاطـب تا می‌آید با آهنگ‌ها ارتبـاط برقرار کنـد، تمام. کلا مثـل «ری را» ترانه‌ها بسـیار کوتاه و گاه شـتابزده روایت می‌شوند. آیا به نظر شما این فضای موسیقی نباید طولانی‌تر از این بود تا تاملی ناگزیـر را به مخاطـب القا کند؟ همچنـان که در ترانه‌های جنوب بود.

با همه احترامی کـه برای شـما و همفکران‌تان بـه عنوان شنونده موسـیقی قایل‌ام اما اجازه دهید در پاسخ به این سوال بگویم که این از همان عادات شـنیداری ما سرچشمه می‌گیرد. بنده در ادای کلمـات و ابراز آنها شـتابزدگی بـه کار نبرده‌ام و این گونه از موسیقی قرن‌هاسـت که در میان اقوام و ملل توسط تروبادورها، کولیان و خنیاگران اجرا و عرضه شده است.

درست اسـت که در سبک‌شناسـی آثار شـما به این نکته می‌رسـیم که گیتـار خیلی ژوست (درسـت) برنامـه اجرا می‌کند و خواننده مثـل کولی مغروری به نـوا درمی‌آید اما برای گریز از تکرار و شباهت نباید کاری کرد؟

گریز از تکرار و شباهت‌ها دغدغه‌ای است که هر انسانی با آن روبه‌رو می‌شود. من نیز از آن مستثنی نبوده‌ام اما ساخته شدن آوازهای کوچک من بیشتر شـبیه چیدن صبح در سپیده دمان بوده است. مثل تماشـای یک غروب. لمس یک نسیم. سرودن یک شعر یا تماشای مهتاب. آیا دیدن مهتاب برای شما تکراری می‌شود؟

و شاید درست به همین دلیل است که ابراهیم منصفی هنوز در کارهایتان پررنگ است. از دید خودتان زنده‌یاد ابراهیم منصفی به جز شعر در این اثر چه قدر دخالت فکری و حسی دارد؟

در بیشـتر اوقات که من در کار او دخالت کـرده‌ام. منصفی یاد و خاطره عزیزی است که در حافظه همه دوستدارانش باقی می‌ماند.

سخن آخر؟

شـادکامی و تندرسـتی. آرزوی بهترین‌هایی که بایسـته انسان است.

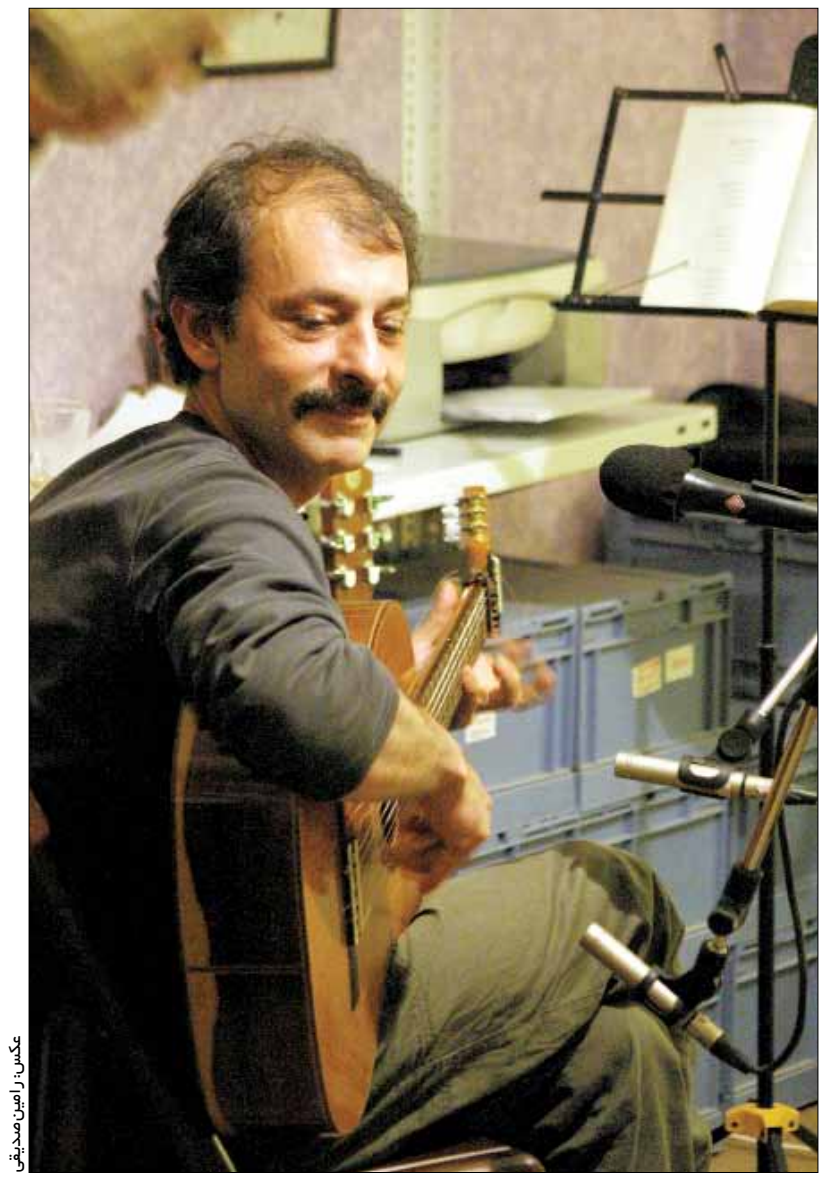

عکس: رامین صدیقی

برای سراینده «سپید»

بنفشه سام‌گیس

تا روزهای پایانی اسـفندماه ۱۳۸۴ که «ریـرا» به بازار آمد و مـژده‌ای بود برای رسیدن بهار، «سهیل نفیسی» نامی کم شناخته بود. شاید محفل دوستانی ترانه‌های نفیسـی را شـنیده بودند اما عموم، بی‌خبر بودند. «ریرا» بهار خوشی را رقم زد، برای آنها که «موسیقی» می‌خواسـتند و میلی به سنتی و کلاسـیک نداشتند و از آشوب بی‌معنای «پاپ ایرانی» گریـزان بودند. همان اولین ترانه، حکایـت از حال خواننده داشـت؛ «ای آدم‌ها». خواننده از زبان «نیما» فرا می‌خواند جمعـی را که به پیرامون خویش بنگرنـد و زندگی و افت و خیز زندگـی را ببینند، با صدایـی که بی‌غش بود و بی‌ادا، با موسـیقی بی‌ریا و صمیمی. مجموعه دوم، «ترانه‌های جنوب» اردیبهشـت ۸۸ به دست ما رسـید. غوغایی بود در پله‌ای فراتر از مجموعه اول. (در این فاصله هم کنسـرت کاخ نیاورانش را دیده بودیم که با یک گیتار، روبه‌روی ما نشست و از شاملو و از نیما خواند و از اخوان خواند و چشـم‌مان تر شـد.) «ترانه‌های جنوب»، شد ادای سپاسـی به یار قدیم «ابراهیم منصفی». همو که شـاعر و ترانه‌سـرای دریا بود و در گمنامی رفت. (پاییز ۷۵ در نامه‌ای به منصفی نوشـته بود: .... دوستت دارم... خودت خواهی دید...) و این سومی، «چنگ و سرود»، هم در آستانه بهار آمد دوباره، ادامه‌ای بر «ریرا» به گفته خودش...

سهیل نفیسـی را خواننده و آهنگسـاز «سـپید» لقب داده‌ام؛ نه از آن جهت که نفیسی علاقه بی‌انکاری به شعر سـپید و آزاد دارد (که شعر را ستایش می‌کند با تمام اشکال و محتوایش)، بلکه با سبک خواندنش، با شیوه نواختنش و حتی لحن ملودی که می‌نویسـد، روزنه تازه‌ای را برای آسمان موسـیقی امروز ایران گشوده است. اگر سنت‌شـکنی‌های نفیسـی در ادای کلمات و نگاه او به ضرباهنـگ واژگان را در کنار بی‌مرزی شعر سپید قرار دهیم بله، نفیسی یک موسیقیدان سپید است. هیچ اصراری ندارد که وزن کلمات را به شـنونده تحمیـل کند. آنجا که می‌پسـندد، بر آن هجای خاص، تاکید می‌گذارد با آوا یا نوا. و این گستردگی، شـنونده را هم آزاد می‌گذارد که در زمزمه موسیقی نفیسـی، مجبور و محصور به مرز ریتم و وزن و ضرباهنگ از پیش تعیین شده نباشد. هر کدام از سـه مجموعه را که بشنوید، احساس نمی‌کنید به یک مجموعه ضبط شـده گوش می‌دهید. انگار که خواننده، با همان لبخندی که از درون قاب تصاویرش به شما نگاه دوخته است، روبه‌رویتان نشسته و برای‌تان می‌خواند. نه، برایتان تعریف می‌کند؛ اعجاز کلام را و موسـیقی را تعریف می‌کند. نفیسی به سبب همین بی‌تکلفی در بیان کلمات و ملودی، شـاید یکی از معـدود خوانندگان مردمی اسـت. می‌خواندم که او را با خوانندگان از دسـت رفته‌ای همچـون فرهاد و فروغی مقایسه کرده‌اند. او را ادامه فرهاد خوانده‌اند. شاید. فرهاد که بی‌تکلف بود و فروغی که عاشـق بود. من از منظر دیگری، می‌گویم که هرگاه سهیل نفیسی را می‌شنوم، «آنور براهیم» (موسیقیدان تونسی تبار) را به یاد می‌آورم، نه به سبب شباهت موسیقی که این از ایران است و آن از خطه عرب. موسـیقی براهیم، مصور است. ملودی کلاسیک عربی که با همنوازی عود و پیانـو و آکاردئون جان می‌گیرد، ظهـرگاه و غروب کرانه مدیترانه را مثل یک پانوراما‌ی چشـم‌نواز زنده می‌کند. موسـیقی نفیسی هم مصور اسـت. همان طور آرام و بـی‌اوج و فرود. و تصویری که از شـنیدن این موسـیقی در چشمان من زنده می‌شود، عطر بهار و شکفتن شـکوفه سیب و ماسه زار جنوب است که قطره اشک دوستی را در خود می‌بلعد....

آرشه

درباره اجرای اخیر ارکستر ملی ایران

خونی تازه در رگ‌های ارکستر ملی

حمید اسفندیاری‌نیا*

■ من چندین اجرای موسـیقی «ارکسـتر ملی» را بـا خواننده‌های مختلـف دیده‌ام اما کنسـرت اخیر این ارکستر، جنسـی متفاوت داشت. انصافا خون تازه‌ای در رگ‌های ارکسـتر به جریان افتاد. صدا دهی ارکستر بسیار عالی بود. قطعات به خوبی انتخاب و چیدمان شده بودند.

همانطور کـه گفتم این ارکسـتر در مقایسـه با ارکسـتر ملی قبلی صـدا دهی بهتری داشـت، نمی‌خواهـم از ارکسـتر ملی قبلی انتقـاد کنم اما مثل خوبی داریم که اگر آب هـم در مدت طولانی بی‌حرکـت و سـاکن باشـد، می‌گنـدد و متعفن می‌شود.

باید از نیروهای جوان، مسـتعد، بـدون ادعا و زحمتکش استفاده کرد تا نه تنها یک ارکستر، بلکه ارکسـترهای متعدد با اجراهای گوناگون داشـته باشـیم و در عین حـال رقابتی میان ارکسـترها و اعضای آنها به وجود آید، نه اینکه ارکستری دست و پا شکسـته با رهبری مادام‌العمر داشـته باشیم. طبیعی است که ارکسترهای متعددی که صادقانه برای اعتـلای فرهنگ می‌کوشـند، درون‌شـان رقابت بـرای بهتر شـدن به وجود می‌آیـد اما یک ارکستر بی‌تحرک و ساکن راهی جز متلاشی شدن نخواهد داشت.

یکـی از مهم‌ترین نـکات این اسـت فردی که سـال‌ها ارکسـتری را رهبری می‌کنـد، منطقی اسـت خودش افـراد یا حداقـل فـرد جایگزینی را تربیت کـرده و تجاربش را بـه وی منتقل کند تا ارکسـتر بی‌هیچ مخاطره‌ای به راه خود ادامه دهد اما متاسـفانه چنین نشـد و گویی تنهـا یک رهبر می‌تواند بار سنگین ارکسـتر را تا تلاشی کامل آن را بر دوش کشد!

حضور آقای مرتضی‌پور که خود رهبر ارکسـتر هسـتند به عنوان نوازنده کنترباس، نشـانه خوبی بـرای همیاری و همدلـی نوازندگان جـوان گروه بود و نشـان می‌دهد کـه بهترین‌های نسـل قبل مهـر تاییدی بـر کار هنرمنـدان با اسـتعداد این ارکستر اسـت. همچنین مدیران فنی ارکستر که از موسیقیدانان به نام کشور یعنی هوشنگ ظریف، حسین علیزاده، ارسلان کامکار و فردین خلعتبری تشکیل شده است، دیگر جایی برای حرف و حدیث باقی نگذاشت که باید به همه این بزرگواران خسته نباشید گفت.

نقطه قوت دیگر این ارکسـتر حضور پیمان یزدانیان به عنوان نوازنده چیره‌دست پیانو که خودش از آهنگسـازان جوان و شناخته‌شـده است، بود.

نکته مهم دیگـر که در بـالا گفتیـم، کیفیت صدا دهی ارکسـتر، چنان بالا بود کـه بهتر بود از خواننـدگان باتجربه‌تـری اسـتفاده می‌شـد که در حـد و اندازه‌هـای ارکسـتر باشـند. ای کاش علیرضا قربانی، همایون شـجریان، سـالار عقیلی یـا خواننـدگان جوانی هم‌تراز ایشـان شـرکت می‌کردند. منظـورم از این گفته عـدم حمایت از خوانندگان جوان‌تر و کمتر شـناخته شده نیست، بلکه همانطور که می‌دانیـم خواننده نقش مهمی را در ارکسـتر ملی ایفا می‌کند. پـس خواننده باید هم‌تراز با ارکسـتری که با زحمات فراوان به چنین مرتبـه و کیفیتی رسـیده، زحمـات‌اش کمرنگ نشود.

نقش مهم آقای ترابی مسـوول دفتر موسیقی را در تشـکیل چنین ارکسـتر وزینی نباید از نظر دور داشت. ایشـان بودند که به فکر تشکیل چنین ارکسـتری افتادنـد و به حـق چیدمـان خوبی از تک‌تک اعضا و دست‌اندرکاران این ارکستر به عمل آوردند که بجاست به ایشان خسـته نباشید گفت و تشـکر فراوان کرد. بعد از دو سـال تعطیلی به راه افتادن دوباره ارکسـتر ملی با چنین کیفیتی، حق هنرمندان و دوستداران موسیقی است.

در پایـان بـه عنـوان نماینـده موسسـه فرهنگی هنـری آوای باربـد حاضر هسـتم تا اگر ضبـط تصویـری از چنین آثار باارزشـی شـود، سـرمایه‌گذاری کنم، تا شـیفتگان موسیقی ملی کشـورم این برنامه‌ها را با بهتریـن کیفیت صدا و تصویر مشاهده کنند.

به امید اجراهایی بـا همین کیفیت و عرضه این موسیقی فاخر و دلنشین در میان دوستداران آن.

*** مدیر موسسه فرهنگی/ هنری آوای باربد**